

دانشگاه امام صادق(ع)/چگونه امتحان می‌شویم؟-۵

پناهیان: رشد بدون سختی ممکن نیست/مدیری که بگوید طوری مدیریت می‌کنم که بدون سختی جلو برویم، حتماً دارد فریب می‌دهد/ نقش کلیدی اشعث در پایان دادن جنگ صفین / اشعث سخنرانی کرد تا مردم را متقاعد کند که «ما نمی‌توانیم»/اشعث به علی(ع): مردم از جنگ خسته شده‌اند!

حجت الاسلام پناهیان در بخش اول سخنرانی: مدیران جامعه برای یک جامعه رو به پیشرفت، باید صادقانه به مردم بگویند چه برنامه ریاضتی‌ای برای رشد و پیشرفت جامعه خواهند داشت؛ البته نه به معنای نامعقول کلمه. ما باید آنقدر این سخنان را مطرح کنیم تا مسئولین بتوانند واقعاً جامعه را رشد دهند. مدیری که صریحاً به مردم می‌گوید: من این ریاضت را به جامعه خواهم داد، ولی در عوض این رشد را خواهیم داشت، او راست می‌گوید و کسی که این را نگوید، دروغ می‌گوید؛ چون رشد کردن بدون سختی کشیدن ممکن نیست. مدیری که به مردم بگوید من یک طوری مدیریت خواهم کرد که مطلقاً بدون تحمل سختی، جلو خواهیم رفت حتماً دارد ما را فریب می‌دهد. شکوفا کردن استعدادهاى مردم در بستر سختی‌های امتحان وظیفه مدیران جامعه است.

پناهیان در بخش دوم: خیلی مشهور شده است که درباره واقعه صفین می‌گویند که معاویه قرآن‌ها را بالای نیزه کرد و اینها را فریب داد. ولی تاریخ می‌گوید مسأله اصلی قرآن‌های سر نیزه نبود. بلکه شب قبل از اینکه قرآن‌ها بالای نیزه برود، اشعث سخنرانی تا مردم را متقاعد کند که «ما نمی‌توانیم جنگ را ادامه دهیم». قرآن بر سر نیزه کردن و فریب دادن مردم با قرآن، در واقع تیر خلاص و یا بهانه بود؛ اصل پروژه را اشعث در این سخنرانی انجام داد و معاویه هم به انتشار سخن اشعث در میان لشکر عراق دامن زد. اشعث نیز پس از خطبه قرآء امیرالمؤمنین مبنی بر مقاومت تا پیروزی، در حضور حضرت سخنرانی کرد و گفت: مردم از جنگ خسته شده‌اند! اشعث در پایان دادن به جنگ صفین نقش کلیدی داشت. ابن ابی الحدید می‌گوید: «هر فتنه‌ای در حکومت امیرالمؤمنین(ع) بود، ریشه‌اش اشعث بوده است.»

* * *

امسال هفتمین سالی است که حجت الاسلام علیرضا پناهیان سخنران دهه اول محرم هیئت دانشجویان [دانشگاه امام صادق\(ع\)](#)-هیئت میثاق با شهدا- و میثم مطیعی نیز مانند سالهای گذشته عهده‌دار مداحی این بزرگترین مجلس عزاداری دانشگاهی در منطقه شمال غرب تهران است. بخش‌هایی از پنجمین شب سخنرانی حجت الاسلام علیرضا پناهیان در دانشگاه امام صادق(ع) با موضوع «[چگونه امتحان می‌شویم؟](#)» را در ادامه می‌خوانید:

الف) رشد بدون سختی ممکن نیست/مدیری که بگوید طوری مدیریت می‌کنم که بدون سختی جلو برویم، حتماً دارد فریب می‌دهد

فریب مردم با وعده راحتی نابه‌جا برای رأی بیشتر، از آفات زشت دموکراسی است/ راحتی دادن به فرد یا جامعه به‌طور مطلق، امکان ندارد

- همان‌طور که امتحان برای یک فرد، غالباً با سختی همراه است، امتحان برای یک جامعه هم با سختی‌هایی همراه است. همان‌طور که پدر و مادر باید فرزندان خود را در حد معقول در معرض امتحانات و سختی‌های زندگی قرار دهند تا رشد کند (نه اینکه او را در آسایش مطلق قرار دهند) مدیران یک جامعه هم باید جامعه را در معرض امتحانات الهی و سختی‌های معقول برای رشد قرار دهند.

- یکی از آفات بسیار زشت و قبیح دموکراسی این شده است که مدیران جامعه به دلیل اینکه محتاج رأی مردم هستند، از یکدیگر برای فریب دادن مردم سبقت می‌گیرند و به آنها می‌گویند: ما می‌خواهیم شما را در راحتی قرار دهیم. و یا از هم سبقت می‌گیرند در اینکه به مردم بگویند ما برای راحتی شما هر اقدامی را انجام می‌دهیم. یعنی به صورت نابه‌جا به مردم وعده راحتی می‌دهند و یا مردم را با وعده راحتی‌های نابه‌جا که مانع رشد آنهاست، فریب می‌دهند و برنامه‌هایی را طراحی می‌کنند که مردم به آنها اقبال کنند. در حالی که راحتی دادن به فرد یا جامعه به معنای مطلق کلمه، اصلاً امکان ندارد.

آیا یک پزشک می‌تواند برای جلب رضایت سطحی بیمار، از اصول علمی خود چشم‌پوشی کند؟! / روزی مردم دنیا علیه دموکراسی قیام خواهند کرد

- نه هیچ پدر و مادری در اثر محبت خود به فرزندان، حق دارند و می‌توانند فرزندان خود را در معرض امتحان قرار ندهند و نه هیچ مدیری از مدیران جامعه حق دارد و می‌تواند جامعه را در آسایش و راحتی مطلق قرار دهد.
- یک روزی علیه این آفت شوم دموکراسی که مدیران به خاطر مردم‌گرایی (جلب آراء مردم)، غلط می‌گویند و غلط رفتار می‌کنند، قیام خواهد شد. یک روزی همه مردم در همه دنیا علیه این پدیده شوم دموکراسی قیام خواهند کرد. چون بازاری از عوام‌فریبی را فراهم آورده است.
- مگر یک پزشک در مقام طبابت، می‌تواند به خاطر رضایت سطحی و ظاهری بیمار خودش از اصول علمی خود چشم‌پوشی کند؟! آیا درست است که یک مادر یا پدر، به خاطر محبت به فرزند(نه برای رأی جمع کردن) در مقابل سختی‌های معقول و رشددهنده فرزند کوتاه بیاید و به او خیانت کند؟ اتفاقاً این‌طور خیانت‌ها در جامعه ما خیلی رواج دارد و عادی است.

اگر بچه را با محبت‌های بی‌جا لوس بار بیاورید، در آینده قدرت تحمل سختی‌ها را نخواهد داشت و استعدادهایش کاهش می‌یابد

- از ۷ تا ۱۴ سالگی، دوران ادب کردن فرزند است ولی بسیاری از پدر و مادرها مثل دوران زیر هفت سالگی با فرزند خود رفتار می‌کنند و باز هم نوکری بچه را می‌کنند(در حالی که فقط تا ۷ سال باید نوکری بچه را می‌کردند) و با محبت‌های بی‌جا، بچه را لوس بار می‌آورند. لذا از ۱۴ سالگی به بعد که بچه می‌خواهد هوسبازی‌های خود را ادامه دهد، یک‌دفعه‌ای برای پدر و مادر مشکل ایجاد می‌شود و تازه می‌خواهند از این سن ۱۴ سالگی بچه را تربیت کنند. در حالی که اصل دوره تربیت، از ۷ تا ۱۴ سالگی است و اگر در این دوران بچه را شبیه پادگان، منظم و مؤدب بار بیاورید، به او خیانت کرده‌اید و در آینده هم قدرت تحمل سختی‌ها را نخواهد داشت و بالطبع، استعدادهای او کاهش پیدا خواهد کرد. (قَالَ الصَّادِقُ ع: دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ يُوَدَّبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ الزَّمَةُ نَفْسَكَ سَبْعَ سِنِينَ فَإِنْ أَفْلَحَ وَ إِلَّا فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا خَيْرَ فِيهِ؛ من لايحضره الفقيه ۴۹۲/۳) و (الْوَلَدُ سَبْدٌ سَبْعَ سِنِينَ وَ عَبْدٌ سَبْعَ سِنِينَ وَ وَرِيرٌ سَبْعَ سِنِينَ؛ وسائل الشيعه ۴۷۶/۲۱) و (دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ الزَّمَةُ نَفْسَكَ سَبْعًا فَإِنْ أَفْلَحَ وَ إِلَّا فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا خَيْرَ فِيهِ؛ الكافي ۴۶/۶)

- پدر و مادر به ویژه در دوران ۷ تا ۱۴ سالگی، باید فرزندان خود را در معرض امتحان قرار دهند. امتحان هم یعنی «محنت کشیدن» و ابتلاء هم یعنی «بلا کشیدن». البته منظور این نیست که پدر و مادر سختی‌های غیرمعقول به فرزندان خود بدهند. طبیعتاً سختی

باید معقول باشد ولی کم نیستند پدر و مادرهایی که از سرِ محبت نابه‌جا، در مواقع لازم از دادن سختی‌های معقول به فرزندان‌شان خودداری می‌کنند. لذا بعد از ۱۴ سالگی و در دوران بلوغ، این پدر و مادر ده برابر سختی می‌کشند تا فرزند نوجوان خود را رام کنند، و نتیجه هم نمی‌گیرند.

مدیری که بگوید طوری مدیریت می‌کنم که مطلقاً بدون سختی جلو برویم، حتماً دارد ما را فریب می‌دهد/رشد بدون سختی کشیدن ممکن نیست

- معلوم است که محبت بی‌جا ضرر دارد و کسی که به شما محبت بی‌جا دارد، در واقع به شما لطف نکرده است. دربارهٔ مدیران جامعه نیز همین‌طور است. مدیران جامعه برای یک جامعهٔ رو به پیشرفت، باید صادقانه به مردم بگویند چه برنامهٔ ریاضتی‌ای برای رشد و پیشرفت جامعه خواهند داشت؛ البته ریاضت به معنای درست کلمه، نه به معنای نامعقول کلمه. ما باید این سخنان را زیاد مطرح کنیم تا مسئولین بتوانند واقعاً جامعه را رشد دهند.
- مدیری که صریحاً به مردم می‌گوید: من این ریاضت را به جامعه خواهم داد ولی در عوض این رشد را خواهیم داشت، او راست می‌گوید و کسی که این را نگوید، دروغ می‌گوید؛ چون رشد کردن بدون سختی کشیدن ممکن نیست. مدیری که به مردم بگوید من یک‌طوری مدیریت خواهم کرد که مطلقاً بدون تحمل سختی، جلو خواهیم رفت حتماً دارد ما را فریب می‌دهد.

امتحان یعنی در رنج قرار گرفتن و رشد کردن / نفی تمام رنج‌ها غیر معقول است

- امتحان یعنی در رنج قرار گرفتن و رشد کردن. نفی تمام رنج‌ها غیر معقول است. البته معنایش این نیست که برای رفع رنج‌های خودمان تلاش نکنیم. ولی باید بدانیم که قطعاً امکان ندارد بدون رنج کشیدن رشد کنیم. امام محمد باقر(ع) می‌فرماید: «بهشت با سختی‌ها پوشیده شده است؛ الْجَنَّةُ مَخْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ» (کافی/۸۹/۲)
- جامعه در بستر امتحان رشد خواهد کرد؛ همان‌طور که فرد در بستر امتحان رشد می‌کند. فلسفهٔ امتحان هم به فعلیت رساندن استعدادهای بالقوه و توانایی‌های پنهان فرد و جامعه است.

امام(ره) فایدهٔ زجرهای دفاع مقدس را بیان می‌کرد، ولی آن فرد می‌گفت ما بیهوده این‌همه شهید دادیم و زجر کشیدیم!

- حضرت امام(ره) چقدر از دفاع مقدس تقدیر کردند و فرمودند ما در دفاع مقدس به این ارزشها رسیدیم و ارزش‌ها را یک به یک بیان کردند، ولی در مقابل امام(ره) آن کسی که قرار بود قائم مقام ایشان شود، در مصاحبهٔ خودش گفته بود: ما بیهوده این‌همه شهید و کشته دادیم و بی‌خود زجر کشیدیم. امام(ره) فایدهٔ زجرها را می‌دید ولی او فقط سختی زجرها را می‌دید.
- امتحان برای فرد و جامعه موجب شکوفا شدن استعدادهاست. نه از فرد می‌توان امتحان-یعنی زجر کشیدن- را به‌طور کامل محو کرد و نه از جامعه. ولی جوامع غربی، انسان‌ها را با وعده دادن به راحتی و

آسایش دروغین، فریب می‌دهند و جوان‌ها را به سوی «دل‌م می‌خواهد»‌ها سوق می‌دهند تا بتوانند آنها را به بردگی بکشانند.

اگر کسی زیادی به میل انسان رفتار کند، احتمالاً می‌خواهد مرا فریب دهد

- حتماً داستان «پینوکیو» را شنیده‌اید که یک‌عده‌ای، بچه‌ها را به جایی می‌بردند که سراسر بازی و سرگرمی بود اما بعد از مدتی که بچه‌ها در آنجا بازی می‌کردند تبدیل به حمار می‌شدند و بعد هم از آنها بارکشی می‌کردند. می‌خواست بگوید: کسی که زیاد بازی کند، تبدیل به حمار می‌شود و لذا داستان حکمت‌آمیزی بود.
- اگر کسی زیادی به میل من رفتار کند، به احتمال زیاد می‌خواهد مرا فریب دهد؛ حتی اگر تمایلات خوبی داشته باشم. شما اگر تمایلات خوبی هم داشته باشید، خدا همیشه به میل شما رفتار نخواهد کرد و مدام به شما «ضد حال» می‌زند. لذا تصور نکنید اگر خواستید با انگیزه‌های خوب، برای خدا کار کنید، خدا فرش قرمز جلوی شما می‌اندازد! حتی اگر کسی در حدّ ابوالفضل العباس (ع) هم باشد، وقتی می‌خواهد برای خیمه‌های حسین (ع) آب بیاورد، در راه به مشک او تیر می‌زنند.
- بنا نیست در این دنیا شما هرچه دل‌تان خواست تحقق پیدا کند؛ حتی خواسته‌های خوب شما. پس مراقب باشید کسی شما را فریب ندهد.

اگر مسئولین برای جلب آراء مردم، تابع هوای نفس و راحت‌طلبی آدم‌ها شوند خیانت کرده‌اند/پرورش و شکوفا کردن استعداد‌های جامعه در بستر امتحانات ممکن است

- هر کسی که می‌خواهد رأی جمع کند، باید برنامه‌ی بهتری ارائه کند؛ برنامه‌ای که «موضوع مهم امتحان و سختی کشیدن برای رشد و مقاومت در برابر سختی‌ها» در آن محور قرار گرفته باشد و بگوید که چگونه قرار است در مقابل مشکلات و سختی‌ها مقاومت کنیم؟ و الا اگر این‌طور نباشد، مسئولین برای جذب آدم‌ها، تابع هوای نفس و تابع راحت‌طلبی آدم‌ها می‌شوند و این یعنی خیانت به مردم.
- یکی از آسیب‌های دموکراسی همین است که یک مدیر برای رأی جمع کردن، زیادی به میل آدم‌ها رفتار کند و تابع هوای نفس آنها شود. و این فریب دادن مردم و خیانت به مردم است. همچنان وقتی دیدید یک فیلم از هر شیوه و ابزاری (مثل جذابیت‌های ظاهری هنرپیشه‌ها و...) استفاده می‌کند تا به هر قیمتی شما را جذب کند، بدانید که دارد به شعور شما توهین می‌کند.
- فلسفه امتحان این است که با افتادن انسان در سختی‌ها، قوای پنهان انسان رو بیاید و شکوفا شود. همان‌طور که استعداد‌های یک انسان باید شناسایی و کشف شود و پرورش پیدا کند، مدیران جامعه هم باید به شناسایی و کشف و پرورش استعداد‌های جامعه اقدام کنند. و اگر بخواهند این کار را انجام دهند باید در بستر امتحانات و ابتلائات الهی انجام بگیرد.

«دفاع مقدس» و «محاصره‌های اقتصادی» از نمونه‌های رشد جامعه در بستر امتحان است

- «انقلاب» و «دفاع مقدس» از نمونه‌های رشد جامعه در بستر امتحانات ابتلائات الهی است. یک نمونه امروزی آن هم «محاصره‌های اقتصادی» است. بارها در اخبار شنیده‌اید که: فلان محصول را به خاطر تحریم‌ها به ما ندادند، لذا خودمان روی آن

کار کردیم و کارخانه‌ها مجبور شدند به فکرها و ایده‌ها و طرح‌های داخلی بهما بدهند (و برای خرید این طرح‌ها پول خرج کنند) و الان ساخت داخل شده است.

- اندیشمندانی در کشور ما هستند که طرح‌های بسیار خوبی دارند، ولی چون این طرح‌ها را کسی از آنها نمی‌خرد، همین‌طور بلااستفاده مانده است. در نتیجه محاصره‌های اقتصادی بالاخره مدیران و کارخانه‌داران به سراغ این طرح‌های داخلی خواهند آمد و موجب شکوفایی خواهد شد. از طرح‌های فراوانی سخن به میان می‌آید که توسط خود ایرانی‌ها ساخته شده است ولی با اینکه ما در محاصره اقتصادی هستیم، باز هم می‌روند و از خارجی‌ها خرید می‌کنند و طرح این مخترع و سازنده داخلی را خرید نمی‌کنند و با او قرارداد نمی‌بندند که این محصول منحصر به فرد را در داخل کشور تولید کند.

شکوفای کردن استعداد های مردم در بستر سختی های امتحان وظیفه مدیران و سیاستمداران جامعه است

- اگر یک سیاستمدار، به کشف استعداد های جامعه نپردازد، گناهِش از گناهان فردی مردم (هر نوع گناه فردی) بیشتر است. متأسفانه دین هنوز در جامعه ما به خوبی معرفی نشده است و الا بی‌تردید باتقواترین مردم در بدنه مدیریتی جامعه قرار می‌گرفتند؛ ولی الان این‌طور نیست. البته الان از این مدیران خوب داریم، ولی این تعداد برای جامعه ما کم است.
- وقتی ما با امتحان مواجه می‌شویم یعنی با یک سختی معقول مواجه شده‌ایم که می‌خواهد استعداد های ما را شکوفا کند و این شکوفا کردن استعدادها مسئولیت مدیران، و سیاستمداران جامعه است. اما در برخی از قرآن کریم می‌بینید که برخی از سرپرستان جامعه و مدیران ذی‌نفوذ و یا سیاستمدارانی که سرپرست هم نیستند، چه خیانت‌هایی مرتکب می‌شوند! خداوند در قرآن کریم از دست این خیانتکاران شکایت می‌کند.
- در سوره نساء می‌فرماید: «وقتی فرمان قتال صادر می‌شود و برای آنها جنگ نوشته می‌شود (که یک امتحان سخت است) گروهی از آنان دچار وحشت می‌شوند و همان قدر که از خدا می‌ترسیدند بلکه بیشتر از آن، از دشمنان می‌ترسند. بعد به خدا می‌گویند: خدایا چرا برای ما جنگ نوشتی؟ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ» (نساء/۷۱) اینها کسانی هستند که مدام می‌گویند: «ما نمی‌توانیم! ما از عهده این جنگ بر نمی‌آییم!»
- در فرمایشات حضرت امام (ره) می‌توانید ببینید که همین قتال یا جنگ، چقدر مردم را رشد می‌دهد. البته مردم خودشان از جنگ استقبال نمی‌کنند، بلکه جنگ به آنها تحمیل می‌شود. درست است که ما نباید خودمان جنگ و سختی بی‌جا به خودمان تحمیل کنیم ولی نباید از جنگ، زبوانه فرار کنیم.

ب) جنگ روانی «اشعث بن قیس» برای تلقین «ما نمی‌توانیم» به مردم

ابن‌ابی‌الحدید می‌گوید: «هر فتنه‌ای در حکومت امیرالمؤمنین (ع) بود، ریشه‌اش اشعث بود»

- حالا یک شخص و یک نمونه تاریخی را در این باره معرفی می‌کنیم. باید این تیپ افراد را بشناسید. البته ما به دنبال مصادیق آن در جامعه خودمان نیستیم، و نمی‌خواهیم کسی را متهم کنیم، منتها اگر معارف دینی را در جامعه منتشر کنیم و معارف عمومی در این زمینه زیاد شود، خود به خود این افراد لو می‌روند، کما اینکه گفته‌اند: «چوب را که برداری، گربه‌دزده فرار می‌کند»

• یکی از شخصیت‌هایی که خیلی جای بررسی دارد و باید دقیق شناخته شود، «اشعث بن قیس» است. ابن‌ابی‌الحدید می‌گوید: «هر فتنه‌ای در حکومت امیرالمؤمنین(ع) بود، یک رکنش اشعث بوده است؛ كُلُّ فَسَادٍ كَانَ فِي خِلَافَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَ كُلُّ اضْطِرَابٍ حَدَثَ فَأَصْلُهُ الْأَشْعَثُ» (شرح ابن‌ابی‌الحدید/۲/۲۷۸)

• اشعث از فرماندهان سپاه علی(ع) بود. امام صادق(ع) می‌فرماید: «اشعث شریک خون امیرالمؤمنین(ع) بود، و دخترش به امام حسن(ع) سم داد، و پسرش در خون حسین(ع) شریک بود» (إِنَّ الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ شَرِكَ فِي دَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَ ابْنَتُهُ جَعَدَةُ سَمَّتِ الْحُسَيْنَ عَ وَ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ شَرِكَ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ عَ؛ کافی/۸/۱۶۷ و شرح حال اشعث: مکاتیب الاثمه/۱/۲۲۱)

یکی از اعتراض‌های خوارج به امیرالمؤمنین(ع) این بود که چرا اشعث در کنار شماست؟

• اصلاً یکی از اعتراض‌های خوارج به امیرالمؤمنین(ع) این بود که چرا شخصی مثل اشعث دور و اطراف شماست و با شما همکاری می‌کند؟ (نامه رئیس خوارج به امیرالمؤمنین(ع): فَلَمَّا حَمَيْتِ الْحَرْبُ وَ ذَهَبَ الصَّالِحُونَ؛ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ أَبُو الْهَيْثَمِ بْنِ النَّيْهَانِ وَ أَشْبَاهِهِمْ، اشْتَمَلَ عَلَيْكَ مَنْ لَا فِقْهَ لَهُ فِي الدِّينِ وَ لَا رَغْبَةَ فِي الْجِهَادِ، مَثَلُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ وَ أَصْحَابِهِ وَ اسْتَنْزَلُوكَ حَتَّى رَكَنْتَ إِلَى الدُّنْيَا، حِينَ رَفَعْتَ لَكَ الْمَصَاحِفَ مَكِيدَةً) (انساب الاشراف/۲/۳۷۰) (موسعه التاريخ الاسلامی/۵/۲۴۰)

• البته خوارج درباره اشعث درست می‌گفتند، ولی امیرالمؤمنین(ع) به خاطر فضای جامعه نمی‌توانست این شخص را از خودش دور کند و لذا مجبور بود او را در کنار خودش تحمل کند.

مسئله اصلی قرآن‌های سر نیزه نبود! نقش کلیدی اشعث در پایان دادن به جنگ صفین/اشعث: به خاطر مصلحت جامعه «ما نمی‌توانیم» به جنگ ادامه دهیم

• خیلی مشهور شده است که درباره واقعه صفین می‌گویند که معاویه قرآن‌ها را بالای نیزه کرد و اینها را فریب داد. ولی مسئله اصلی قرآن‌های سر نیزه نبود. شب قبل از اینکه قرآن‌ها بالای نیزه برود، اشعث این سخنرانی را—که در ادامه بخش‌هایی از آن را می‌خوانیم—انجام داد و جاسوس‌های معاویه به او خبر دادند و وقتی معاویه این سخنرانی اشعث را شنید، گفت: دیگر قضیه حل شد، از فردا قرآن‌ها را علم می‌کنیم و کار تمام می‌شود. (...فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ مُعَاوِيَةَ قَالَ أَصَابَ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ فَدَبَّرَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ مَا دَبَّرَ مِنْ رَفْعِ الْمَصَاحِفِ عَلَى الرَّمَاحِ؛ بحار الانوار/۳۲/۵۳۱) و (فَانطَلَقْتُ عِيُونَ مُعَاوِيَةَ إِلَيْهِ بِخُطْبَةِ الْأَشْعَثِ فَقَالَ: أَصَابَ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ لَئِنْ نَحْنُ التَّقِينَا غَدًا لَتَمِيلَنَّ... اِرْبَطُوا الْمَصَاحِفَ عَلَى أَطْرَافِ الْقَنَا؛ وقعه الصفین/۴۸۱)

• قرآن بر سر نیزه کردن و فریب دادن مردم با قرآن، در واقع تیر خلاص و یا بهانه بود؛ اصل پروژه را اشعث در این سخنرانی انجام داد و خلاصه صحبت اشعث در این سخنرانی هم این بود که: «ما نمی‌توانیم به جنگ ادامه دهیم» آن قدر قسم و آیه آورد که: «به خدا قسم که من نه از مرگ می‌ترسم و نه دشمنی من با معاویه و شام کم شده است ولی به خاطر مصلحت جامعه می‌گویم که ما نمی‌توانیم به این جنگ ادامه دهیم» (وقعه الصفین/۴۸۱؛ عین سخنان اشعث در ادامه خواهد آمد) وقتی این سخنرانی به گوش معاویه رسید، معاویه دستور داد قرآن‌ها را سر نیزه‌ها کنند. (وَ قَدْ كَانَ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ بَدَرَ مِنْهُ قَوْلُ لَيْلَةَ الْهَرِيرِ، نَقَلَهُ النَّاقلُونَ إِلَى مُعَاوِيَةَ، فَأَعْتَمَهُ وَ بَنَى عَلَيْهِ تَدْبِيرَهُ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَشْعَثَ خَطَبَ أَصْحَابَهُ مِنْ كِنْدَةَ...؛ شرح ابن‌ابی‌الحدید/۲/۲۱۴ و نیز عبارت پیشین از وقعه الصفین: فَانطَلَقْتُ عِيُونَ مُعَاوِيَةَ...) پس قرآن سر نیزه کردن، علت اصلی نبود، در واقع اشعث بود که شب قبل، کار را تمام کرده بود.

اشعث سخنرانی کرد تا مردم را متقاعد کند که «ما نمی‌توانیم» / خدا نکند کسی که این حرف‌ها را می‌زند، یک سابقه‌ای هم داشته باشد!

- اشعث در این ماجرا دو کار انجام داد: یکی همین سخنرانی بود که برای مردم صحبت کرد و یکی هم صحبتی بود که جلوی همه با امیرالمؤمنین (ع) انجام داد.
- سخنرانی اشعث برای مردم این بود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ أَحْمَدُهُ وَ اسْتَعِينُهُ وَ أُوْمِنُ بِهِ وَ اتَّوَكَّلُ عَلَيْهِ وَ اسْتَنْصِرُهُ وَ اسْتَعْفِرُهُ وَ اسْتَجِيرُهُ وَ اسْتَهْدِيهِ وَ اسْتَشِيرُهُ وَ اسْتَشْهِدُ بِهِ فَإِنَّهُ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَ مَنْ يَضِلُّ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ» (وقعه‌الصفین/۴۸۰ و شرح ابن‌ابی‌الحدید/۲/۲۱۴) این عبارتهای قشنگ چنین شخصیت معلوم‌الحالی در بیان اعتقادات و ایمانش می‌گوید و این شهادتین که در ابتدای سخنرانی خود می‌گوید، از همان ابتدا، انسان را به شک می‌اندازد که احتمالاً یک کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه دارد.
- اشعث در ادامه صحبت‌هایش توضیح می‌دهد که الان وضع ما مسلمین، وضع بدی است و بعد می‌گوید: «بالاخره سنّ و سالی از من گذشته است ولی هیچ روزی را مثل امروز ندیده‌ام؛ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ مَا قَدْ كَانَ فِي يَوْمِكُمْ هَذَا الْمَاضِي وَ قَدْ فَتِيَ فِيهِ مِنْ الْعَرَبِ قَوْلُ اللَّهِ لَقَدْ بَلَّغْتُ مِنَ السَّنِّ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ أُبْلَغَ فَمَا رَأَيْتُ مِثْلَ هَذَا الْيَوْمِ قَطُّ» (همان)
- بعد می‌گوید: «به خدا قسم من این حرف‌ها را به خاطر ترس از مرگ یا فرار از جنگ نمی‌گویم؛ أما و الله، ما أقولُ هذه المقالةَ جَزَعًا مِنْ الْحَرْبِ» (همان) خدا نکند کسانی که این حرف‌ها را می‌گویند، یک سابقه‌ای هم داشته باشند! دیگر کسی نمی‌تواند حریف‌شان شود. مثلاً می‌گویند: آن وقتی که ما داشتیم کتک می‌خوردیم، شماها کجا بودید؟!

اشعث: اگر ما در این جنگ از بین برویم، زن و بچه‌های ما بی‌سرپرست می‌شوند/ معاویه به انتشار سخن اشعث در میان لشکر عراق دامن زد

- بعد گفت: «من یک آدم مسن هستم (و یک چیزهایی را می‌بینم که شما نمی‌بینید) من به زنان و بچه‌هایی نگاه می‌کنم که اگر ما در جنگ از بین برویم، آنها دیگر چه سرپرستی دارند؟ و خدایا تو می‌دانی که این نظر من به خاطر مردم است نه به خاطر خودم! و از سر ترس این سخنان را نگفتم؛ وَ لَكِنِّي رَجُلٌ مُسِنٌ أَخَافُ عَلَى النِّسَاءِ وَ الذَّرَارِيِّ غَدًا إِذَا فَتِنَا اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي قَدْ نَظَرْتُ لِقَوْمِي وَ لِأَهْلِ دِينِي» (همان)
- جاسوسان معاویه این صحبت اشعث را به گوش معاویه رساندند، و معاویه فهمید که می‌تواند جنگ را به راحتی تمام کند. و به دستور و تدبیر معاویه لشکر شام در همان شب فریاد زد که ای اهل عراق، اگر شما ما را بکشید، و شما ما را بکشید، چه کسی از زن و بچه‌های ما در برابر روم و فارس مراقبت کند؟ (فَانطَلَقَتْ عِيُونُ مُعَاوِيَةَ إِلَيْهِ بِخُطْبَةِ الْأَشْعَثِ فَقَالَ: أَصَابَ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ لَئِنْ نَحْنُ التَّقِيْنَا غَدًا لَتَمِيلَنَّ الرُّومُ عَلَى ذَرَارِيْنَا وَ نِسَائِنَا وَ لَتَمِيلَنَّ أَهْلُ فَارِسَ عَلَى نِسَاءِ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ ذَرَارِيْبِهِمْ وَ إِنَّمَا يُبْصِرُ هَذَا ذَوُو الْأَحْلامِ وَ النَّهْيُ؛ اِرْبُطُوا الْمَصَاحِفَ عَلَى أَطْرَافِ الْقَنَا. فَتَارَ أَهْلُ الشَّامِ فَنَادَوْا فِي سَوَادِ اللَّيْلِ يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ مَنْ لِذَرَارِيْنَا إِنْ قَتَلْتُمُونَا؟ وَ مَنْ لِذَرَارِيْكُمُ إِنْ قَتَلْنَاكُمْ؟) (شرح ابن‌ابی‌الحدید/۲/۲۱۵) و (وقعه‌الصفین/۴۸۱)

- جنگ روانی اشعث برای تلقین «ما نمی‌توانیم» به مردم / اشعث به علی(ع): مردم از جنگ خسته شده‌اند!
- از سوی دیگر اشعث به میان جمعی که در اطراف امیرالمؤمنین(ع) بودند آمد و در حضور مردم به حضرت گفت: یا علی! ما بر همان بیعتی که با تو کرده بودیم هستیم. اما اگر قرار باشد کسی با شامیان بجنگد، هیچ کسی مثل من با آنها دشمنی ندارد، ولی مسأله این است که مردم دیگر از جنگ خسته شده‌اند پس درخواست شامیان را بپذیر. (فَقَامَ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ مُغْضَبًا فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّا لَكَ الْيَوْمَ عَلَى مَا كُنَّا عَلَيْهِ أَمْسٌ... وَ مَا مِنْ الْقَوْمِ أَحَدٌ أَخْنَى عَلَى أَهْلِ الْعِرَاقِ وَلَا أَوْثَرَ لِأَهْلِ الشَّامِ مِنِّي، فَأَجِبِ الْقَوْمَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ، فَإِنَّكَ أَحَقُّ بِهِ مِنْهُمْ، وَ قَدْ أَحَبَّ النَّاسُ الْبَقَاءَ وَ كَرِهُوا الْقِتَالَ؛ وقعه الصفین/۴۸۱) اشعث با همین جملات و با جنگ روانی‌ای که راه انداخت، کمر لشکر عراق را شکست.
- امیرالمؤمنین(ع) به اشعث پاسخی نداد و فقط فرمود: این حرف جای تامل دارد(فَقَالَ عَلِيُّ ع: إِنَّ هَذَا أَمْرٌ يُنْظَرُ فِيهِ؛ وقعه الصفین/۴۸۱) با این حساب، دیگر کار تمام شده بود. و فردای آن روز وقتی مجدداً قرآن‌ها بالای نیزه رفت، لشکر از هم پاشید.
- شما نمونه‌های «ما نمی‌توانیم» یا «شما نمی‌توانید» را در قرآن و تاریخ نگاه کنید که چه بلایی بر سر جامعه آورده‌اند. نمونه‌های زیادی وجود دارد که باید بروید و ببینید.

ج) پاسخ دقیق‌تر به یک شبهه؛ انواع مواجهه با امتحان

هنگام مواجهه با سختی امتحان باید چه کار کنیم؟

- یک شبهه‌ای را دوباره می‌خواهم پاسخ بدهم و دقیق‌تر به آن پردازم. ما نمی‌گوییم سختی‌هایی که برای ما پیش آمد همه‌اش را بپذیریم. درست است که تا سختی آمد نباید بگوییم «ما نمی‌توانیم» اما بعضی وقت‌ها سختی نابه‌جاست و آدم اگر می‌تواند باید این شر را از سر خودش کم کند. و گاهی نیز سختی نه‌تنها به‌جاست بلکه ما مجبوریم به این سختی تن بدهیم؛ مثل کربلای ابا عبدالله الحسین(ع). لذا وقتی سکینه(س) در کربلا به امام حسین(ع) عرض کرد: ما را به حرم جدمان پیغمبر(ص) بازگردان. حضرت فرمود: اگر دشمن گذاشته بود که اصلاً ما آواره نمی‌شدیم (فَقَالَتْ يَا أَبَهُ رُدَّنَا إِلَى حَرَمِ جَدَّنَا فَقَالَ هَيْهَاتَ لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لَنَامَ؛ بحارالانوار/۴۵/۴۷)
- گاهی اوقات اصلاً دست خودمان نیست که بتوانیم یک شری را از سر خودمان کم کنیم؛ آن‌هم شر دشمنی که فقط زبان زور می‌فهمد و بسیار خبیث است. شر این دشمن را چگونه می‌خواهیم کم کنیم؟ تنها راهش مقاومت کردن و تن دادن به این امتحان است.
- امروز ما با دشمنان وحشی و بی‌رحمی طرف هستیم که حاضرند دست به هر جنایتی برسند و نمی‌توانیم از این رویارویی فرار کنیم. نمی‌شود بگوییم: «ان شاءالله دشمن ما گرگ نیست، گربه است!» او فقط زبان زور می‌فهمد. البته در کنار زبان قدرتمند مقاومت، هرچقدر بتوان شر او را با مذاکره کم کرد اشکال ندارد، ولی باید مراقب بود اگر یک قدم عقب بنشینیم او جرأت پیدا می‌کند و ضربه می‌زند و بیشتر از اینها در حق ما جنایت خواهد کرد.
- به همین خاطر بود که حضرت امام(ره) صریحاً درباره این دشمن می‌فرمود: «بهترین دعا از برای امثال رئیس جمهوری امریکا و نوکرهای او مثل صدام، بهترین دعاها این است که خدا مرگشان بدهد، این دعا برای آنهاست... هر روزی که بر اهل معصیت بگذرد، جهنمشان بدتر و داغتر می‌شود. پس دعای برای اینها اگر بخواهید بکنید این است که خداوند اینها را مرگ بدهد تا اینکه

این جهنم به آن سختی نباشد بر ایشان» (صحیفه امام/ ۴۷/۲۱) و رئیس جمهورهای بعدی آمریکا (بعد از کارتر) اگر از کارتر بدتر نباشند، بهتر نیستند.

راه‌های مختلف مواجهه با امتحان

- در این جا انواع احتمالات مواجهه با امتحانات و سختی‌ها را مرور می‌کنیم. سؤال این است که الان یک سختی و امتحان الهی برای ما پیش آمده است. چه کار باید انجام دهیم؟
- ۱- گاهی تلاش خود را انجام می‌دهیم تا این سختی را برطرف کنیم و شرّ بلا را از سر خودمان کم کنیم.
- ۲- گاهی اوقات «نباید» تلاش کنیم که شرّ این بلا را از سر خودمان کم کنیم. مثلاً کسی که پدر و مادر بداخلاقی دارد نمی‌تواند این سختی را برطرف کند و فقط باید تحمل کند.
- ۳- گاهی اوقات «نمی‌توانیم» بلافاصله شرّ بلا را از سر خودمان کم کنیم و فقط باید تحمل یا مقاومت کنیم. مثلاً وقتی جنگی به ما تحمیل می‌شود و به ما حمله می‌کنند نمی‌شود به دشمن گفت: «شما را به خدا قسم می‌دهیم که به ما حمله نکنید!» اگر التماس کنیم، اتفاقاً آنها بیشتر حمله می‌کنند. اساساً ملتی که برای ابتلا آماده نباشد، ملت مرده است. و ملت آماده برای ابتلا، می‌تواند بلاهای خودش را کم کند.

مقاومت گاهی با جهاد است و گاهی با هجرت

- ما در مقابل امتحانات نباید بگوییم که «ما نمی‌توانیم» و نباید تسلیم شویم، بلکه باید مقاومت کنیم. این مقاومت گاهی با جهاد است و گاهی با هجرت است. پیامبر(ص) می‌فرماید: «کسی که به خاطر دین خودش از یک قسمتی از زمین فرار کند و جای خود را تغییر دهد، حتی اگر یک وجب (یک متر) جای خودش را تغییر دهد، مستوجب بهشت خواهد شد و رفیق حضرت ابراهیم و پیامبر(ص) خواهد شد؛ مَنْ قَرَّ بِدِينِهِ مِنْ أَرْضٍ إِلَى أَرْضٍ وَإِنْ كَانَ شَيْبَرًا مِنَ الْأَرْضِ اسْتَوْجَبَ الْجَنَّةَ وَكَانَ رَفِيقَ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ وَنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ص» (مجموعه ورام/ ۳۳/۱) وقتی انسان هجرت می‌کند طبیعتاً یک منافع و آسایش‌هایی را از دست می‌دهد و منافعی که آنجا دارد را می‌گذارد و برای حفظ دینش از آنجا هجرت می‌کند.

پاسخ ملائکه به جهنمیانی که می‌گفتند: «ما نمی‌توانستیم» چه بود؟

- خداوند می‌فرماید: «کسانی که ملائکه آنها را قبض روح می‌کنند، در حالی که (به دلیل هجرت نکردن زیر سلطه کفار مانده بودند) به خودشان ظلم کرده‌اند، ملائکه به آنها می‌گویند: از نظر زندگی و دین‌داری چه وضعی داشتید و چه شد که جهنمی شدید؟ گفتند ما در زمین مستضعف بودیم (یعنی ما نمی‌توانستیم دینداری کنیم). ملائکه پاسخ می‌دهند: مگر زمین خدا بزرگ نبود؟ حُب مهاجرت می‌کردید؛ إِنَّ الدِّينَ تَوَقَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ؟ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا» (نساء/ ۹۷) شأن نزول این آیه هم مستضعفین بدبختی بودند که در مکه مانده بودند و مشرکین از آنها به عنوان سپر انسانی یا سرباز، در جنگ با پیامبر(ص) استفاده کردند و در جنگ هم کشته شدند و بعد هم به جهنم رفتند.
- وقتی می‌گویند ما «مستضعف» بودیم، به تعبیری معنایش این است که ما نمی‌توانستیم امتحانات الهی را پس بدهیم و به اوامر الهی پاسخ دهیم و این کار برای ما سخت بود. در حالی که لااقل می‌توانستند از آنجا هجرت کنند.

بعضی‌ها دچار بیماری «احساس ضعف» هستند/ دین، انسان را قوی می‌کند

- بعضی‌ها دچار بیماری «احساس ضعف» هستند و همه‌اش می‌گویند: ما نمی‌توانم. اینها هیچ‌وقت نمی‌توانند احساس قدرت داشته باشند. ابلیس هم اینها را می‌ترساند. بعضی‌ها آن قدر احساس ضعف دارند که به جهان غرب با دهان باز نگاه می‌کنند. در حالی که ما از آنها قوی‌تر هستیم. ما الان باید در جهان، احساس قدرت کنیم. زیرا ما از ۳۰ سال پیش تا حالا با همه محدودیت‌هایی که داشتیم چقدر رشد کرده‌ایم؟ اگر همین‌طوری پیش برویم به کجا خواهیم رسید؟ اصلاً قابل تصور نیست. ما واقعاً قدرتمند هستیم.
- بیایید احساس قدرت کنید. احساس آدم‌های پیروز را داشته باشید. ما ظرفیت‌های زیادی برای قدرت بیشتر داریم. ما باید دسته‌های عزاداری را مظهر قدرت این جامعه قرار دهیم. این قدرت، روحیه و رویه ماست و این چیزی است که خدا می‌خواهد به ما بدهد. این قدرتی که دین به ما می‌دهد از آثار گمشده و غریب دین است. درست است که دین ما را لطیف و بصیر و مهربان می‌کند ولی دین بیش از همه اینها انسان را قوی می‌کند. کسی که قوی نبود، دین ندارد.

نمی‌توانیم به این سادگی‌ها به امتحانات الهی بگوییم: «نمی‌توانیم»/ خصوصاً اگر مردم جامعه با هم باشند

- ما نمی‌توانیم به این سادگی‌ها به امتحانات الهی بگوییم: «نمی‌توانیم». خیلی سخت است که ما به خداوند بگوییم «نمی‌توانیم» خصوصاً اگر جامعه با هم باشند. اگر جامعه دینی یک‌باره با هم بلند شوند، هیچ‌وقت داستان کربلا برای آنها تکرار نمی‌شود چرا که خداوند می‌فرماید: «بر ما واجب است مؤمنین را کمک کنیم؛ وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» (روم/۴۷) داستان ما هیچ‌وقت مثل کربلا نخواهد شد، چون حسین(ع) در کربلا تنها بود(آن ۷۲ نفر که فدای حسین(ع) شدند هم جامعه محسوب نمی‌شدند و تعدادشان کم بود) در واقع جامعه مؤمنین، حسین(ع) را تنها گذاشت.
- اگر جامعه مؤمنین امام حسین(ع) را تنها نمی‌گذاشت، نه تنها بر یزید غلبه می‌کردند بلکه می‌توانستند روم را هم شکست دهند. اگر ما جامعه‌ای باشیم که با هم برخیزیم، خداوند استکبار را به دست ما نابود خواهد کرد و مولای ما در میانه‌های راه، وقتی ببیند که حرکت ما قطعی است و بازگشتی نداریم، به عنوان مصداق اتم نصرت الهی از پرده غیب بیرون خواهد آمد و کار را به سرانجام خواهد رساند. ان شاء الله.

اگر قیام کنیم و خوبان مان را تنها نگذاریم، داستان ما مثل کربلا نخواهد شد/ این وعده الهی است

- اگر «ما نمی‌توانیم» نگوییم، ابرقدرتها به دست ما به خاک ذلت خواهند نشست و جهان نجات پیدا خواهد کرد. ما اگر قیام کنیم داستان ما مثل کربلا نخواهد شد. اگر ما با هم قیام کنیم و خوبان مان را غریب نگذاریم، تمام کفر و ظلم در جهان به دست ما نابود خواهد شد. چقدر امام(ره) در این باره سخن گفته است. این وعده الهی است و نصرتش را خواهد رساند. اما چرا خدا در کربلا نصرتش را نرساند؟ چون نه تنها، مردم قیام برای حسین(ع) نکردند بلکه علیه حسین(ع) اقدام کردند.
- مناجات امام حسین(ع) را در آخرین لحظات ببینید: «خدا! اگر نصرت خودت را از آسمان، به ما دریغ داشته‌ای و نصرت تو به ما نرسید، انتقام ما را بگیرد و چیزی بهتر از آن نصرت به ما بده؛ رَبِّ إِن كُنْتَ حَسَبْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ وَ انْتَقِمْ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الظَّالِمِينَ» (ارشاد مفید/۱۰۸/۲؛ وقعه الطف/۲۴۶)

